



عکس: نرجس شاکری / شهر آرمند

خانواده مریم رحمانیان بنا به درخواست خودش پس از مرگ مغزی اعضای بدنش را اهدا کردند

بخشش زندگی

● یکی از آرزوهایش مرگ با اهدای عضو بود

مادر مریم خانم، مرضیه وطنی بافت. می گوید: اواخر عمرش، برنامه «زندگی پس از زندگی» را بارها نگاه می کرد و چند باری به من گفته بود «دوست دارم با مرگ مغزی بمیرم تا اعضای بدنم اهدا شود». مرضیه خانم در حالی که چشمانش قرمز شده است و اشک هایش می ریزد، می گوید: به اومی گفتم «تو هنوز جوانی! این حرف ها را نزد من بگو» و من هم در جوابش گفتم همین هم لیاقت می خواهد که آدم با مرگ مغزی بمیرد و فرصت اهدای اعضای بدنش باشد. جواد آقا دستش را به صورتش می کشد و می گوید: لیاقتش را داشت و خداخواست این گونه به آرزویش برسد. صورت زهرا و ناهید از شدت ناراحتی و گریه قرمز شده است. ناهید در حالی که هق هق گریه می کند، می گوید: اگر در حالت عادی بود، اصلاً حاضر نمی شدم اعضای بدن مادرم اهدا شود. دوست داشتم منتظر معجزه بمانم اما وقتی فهمیدم خودش به این موضوع راضی بوده است، رضایت دادم.

● دیدن گیرندگان اعضا، تسلی بخش خاطرمان است

در زمان مرگ مادر، فرزند ناهید تازه به دنیا آمده بود. زهرا از دواج کرده بود و برادر کوچک ۱۰ ساله شان، به مادر احتیاج داشت. به قول ناهید حالا حالاها به مادر احتیاج داشتند. غم از دست دادنش برایشان خیلی سنگین تر از آن است که بتوانند وصفش کنند اما مادر پس همه این ناراحتی ها فقط یک دل خوشی دارند: اینکه اعضای بدن مادرشان، طبق خواسته خودش زندگی بخش دیگران شده است. زهرامی گوید: ما مادرمان را از دست دادیم اما چند خانواده دیگر سلامتی عزیزشان را به دست آوردند. همه یک روز فوت می کنند اما ما می دانیم که دعا می چند خانواده، دنبال سر مادرمان است. گریه های بی امان، نفس ناهید را تنگ کرده است. اما ادامه می دهد: فقط می خواهم بگویم مادرم راه درستی را انتخاب کرد. من هم اگر مرگ مغزی شوم، دوست دارم مثل او اعضای بدنم زندگی بخش دیگران باشد. ولی هر کس دوست دارد این کار را انجام دهد، برود خودش در زمان حیاتش، فرم های آن را پُر کند. نمی دانید تصمیم گیری در آن لحظه برای بازماندگان چقدر سخت است. جواد آقا صحبت را در دست می گیرد تا ناهید و زهرا جرعه ای آب بنوشند: «بعد از اهدای اعضای بدن مریم، تقریباً هشتاد درصد از اعضای فامیل مادر باره این موضوع شناخت و به انجام این کار علاقه پیدا کرده اند. خودمان هم می خواستیم فرم های اهدای عضو را پُر کنیم. اگر گیرندگان اعضا را به ما نشان دهند، تسلی بیشتری پیدا می کنیم. گفته بودند بعد از یک سال آن ها را به ما معرفی می کنند اما هنوز این کار انجام نشده است.»

اومی گوید: قبل از این هم اهدای عضو را عمل خوب و خیر خوانده ایم می دیدم اما بعد از فوت مریم، این باور در من و فرزندانمان و اطرافیان تقویت شده است. امیدوارم تبلیغات بیشتری برای این کار خیر انجام شود. به قول مریم «بدن ما که بالاخره قرار است یک روزی زیر خاک پیوسته، چه بهتر که زندگی بخش دیگری شود.»

● افت فشار خون مریم را به کما برد

خواهرها و خواهرزاده هایش مهمانش بودند. تا شب ۲۴ می گفتند و می خندیدند. خوابش که گرفت، رفت به اتاقش تا بخوابد. به آن ها هم سفارش کرد کسی بیدارش نکند. هیچ کس فکر نمی کرد این آخرین خدا حافظی و آخرین دورهمی با حضور مریم باشد. صبح که همسرش جواد آقا رسید، او را در حالی دید که هوشیاری نداشت. به اورژانس زنگ زد و بعد از انتقال به بیمارستان گفتند افت شدید فشار خون باعث شده است به کما برود. جواد آقا تعریف می کند: مریم سالم بود. کوچک ترین بیماری ای نداشت. باور کردن اینکه داریم از دستش می دهیم، سخت بود. اصلاً نمی خواستیم به چنین چیزی فکر کنیم. یک جورهایی منتظر معجزه بودیم اما همیشه دنیا باب میل ما پیش نمی رود. وقتی با من تماس گرفتند و گفتند همراه فرزندان بالای هجده ساله تان با شناسنامه بیایید بیمارستان، فهمیدم قطع امید کرده اند و می خواهند برای اهدای عضو صحبت کنند. وقتی جواد آقا و دود خترش، ناهید و زهرا، به بیمارستان می روند، از آن ها می خواهند تا دیر نشده و اعضای سالم از بین نرفته اند، برای اهدای عضو اقدام کنند.

ناهید که دختر بزرگ مریم خانم است و ۲۶ سال دارد، تعریف می کند: حدود بیست دقیقه در بیمارستان با ما صحبت کردند. لحظات خیلی سختی بود: خیلی سخت. باید در آن موقعیت باشید تا درک کنید آدم چه حالی پیدا می کند. با خواهر و پدرم به یکدیگر نگاه می کردیم و در گریه و سکوت و بهت زندگی رضایت دادیم.

آنچه این رضایت دادن را راحت تر کرد، این بود که مریم خانم در زمان حیاتش به اشکال مختلف به اعضای خانواده اش گفته بود که دوست دارد اگر مرگ مغزی شد، اعضای بدنش را اهدا کنند.

